

معرفه المهدی (جلسه ۲۳)

بحث معرفت حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف) و حالا چرا ما در این بحث افتادیم را نمی دانیم ولی خب ان شاء الله که آن حس اضطرار به حجت که این حس است که به شدت القا شده توسط ائمه، و اساساً اگر شما آن آیه ی معروف سوره نمل را ببینید؛ بیاورید سوره ی نمل آیه ی ۶۲، معمولاً یک تتمه ای دارد که این تتمه را در حقیقت معمولاً نمی گویند، یعنی ما نمی خوانیم در این موارد، می شود صفحه ی ۳۸۲ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» این مهم است «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» یعنی لبه ی اصلی بحث این «أَمَّنْ يُجِيبُ» مال مریض نیست، مال در حقیقت اضطرار به حجت است، اضطرار به «وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» است و سوء اصلی هم لبه ی اصلی اش مال بحث مریضی نیست، می گویند برای مریض حالا پنج مرتبه «أَمَّنْ يُجِيبُ» بخوانیم؛ این سوء و درد اصلی مرض نیست، یعنی مرض اصلی این نیست، مرض اصلی این است که «يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» یعنی این باید برطرف بشود و این اصل اضطرار است، خلاصه اصل جنس این است «وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ» و این باید به اضطرار انسان برسد، و به حسایی باید این جوری عرض کرد که ما به فقدان امام داریم عادت می کنیم، به فقدان امام و نداشتن امام، ببینید کنار آن بحث هایی که خود اصل الغیبه یک بحثی است که جهت رشد دارد، که انسان با اصل الغیبه دارد رشد می کند، سیر از ظاهر به باطن می کند، بر اساس حجت حرکت کردن به «بِسْوَادِ عَلِيٍّ بِيَاضٍ» و دارد رشد می کند و... همه ی اینها، ولی می تواند این اتفاق بیفتد که انسان رشد نکند و این حرفها؛ خیلی وقتها است ما اساساً نسبت به، دیگر فقدان امام یعنی امام داریم یا نداریم، این یک مطلبی است که کنار گذاشتیم این مطلب را برای خودمان، یعنی دیگر نسبت به مطلب امام داشتن یا امام نداشتن بی توجه هستیم، و این مطلب اینقدر حیرت آور بوده سر جای خودش برای شیعه یک موقعی، که در روایات ما خیلی تذکر این جوری وجود دارد که تذکر می دهند که اگر خبری از غیبت به سمت شما شد «وَلَا تُنْكِرُوهُ» انکار نکنید، مثلاً این مطلب، خیلی مطلب قابل انکاری بوده، که یعنی چه شیعه امام نداشته باشد؟ مثلاً امامش نباشد! مثلاً این جوری! مثلاً یک سری دسته ای از روایات آمده همین را گفته که «وَلَا تُنْكِرُوهُ» انکار نکنید مطلب را، آخر اصل الغیبه اتفاق می افتد. و در برهه هایی که بزرگان شیعه مواجهه بودند، دارم الآن یک خورده این بحث را برایتان جدی می کنم ببینید این حس اضطرار به حجت، این حس باید همراه شیعه باشد، اتفاقاً با وجود این حس است که دارد رشد می کند با اصل الغیبه، وگرنه رفته رفته کنار گذاشته به عبارتی این را؛ این مطلب در حقیقت نداشتن امام را و در معرض نبودن امام را کنار گذاشته، این که رشد نیست در آن، باز دوباره عرض بکنم چون که یکپوئی تعداد نفرات زیاد شد در مجازی، این آیه ی مهم «أَمَّنْ يُجِيبُ» را ما تا یک جایی اش بخوانیم که حالت اطلاق دارد.

این آیه را در سوره ی مبارکه نمل شما ببینید لبه ی اصلی بحثش به بیماری و سلامت و فلان و اینها نیست «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» اصلش به اضطرار حجت است، اصلش اضطرار به این است، نه سوء اش هم اصلش این است، یعنی اصل درد و مرض این است، آن هم اصل اضطرارش آن است، یعنی «يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ» یعنی ما این سوء را برطرف می کنیم شما را می کند خلیفه، خلیفه در زمین می کند؛ اصل درد این است، حالا ما به اطلاقتش گرفتیم اشکالی هم ندارد این را مثلاً در مورد مریضی و فلان و اینها می خوانیم مثلاً در این چیزها، اما لبه ی اصلی بحث این است، خلاصه باید این را به آن دقت کرد.

حالا من یک روایت آوردم از کافی شریف که در برهه هایی هم که مثلاً امام صادق (علیه السلام) در کافی جلد ۱ صفحه ۳۵۱ است، که دارد هشام بن سالم می گوید که ما بعد از وفات امام صادق (علیه السلام) خلاصه در مدینه بودیم، من بودم و من و مؤمن الطاق، مؤمن الطاق معروف می گوید ما خلاصه نمی دانستیم «وَالنَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرٍ» مردم مجتمع شده بودند دور عبدالله بن جعفر که همان عبدالله آفتح است در حقیقت، عبدالله بن جعفر، عبدالله آفتح است، که مجتمعون بودند دور او، چون که فرزند بزرگ باید چیز باشد، این یک تفاهم شیعی است در حقیقت که فرزند بزرگ امام می شود، و خلاصه عبدالله بن جعفر از امام کاظم (علیه السلام) بزرگتر است، خلاصه مردم دور کرده بودند عبدالله بن جعفر

را و عبدالله بن جعفر هم یک حالت روشن فکر بوده، بالأخره تحصیلاتش را در غرب انجام داده بوده و مثلاً روشن فکر بوده، مثلاً پیش مرجعه زیاد می رفته، می آمده و معروف بوده که مثلاً یک حالت تیپ این جور داشته، می گوید خلاصه ما رفتیم و آن جا و با مؤمن الطاق و این ها دیدیم که همه هستند و ولی ما این روایت را داشتیم از چیز که امام یک عاقله ای نمی تواند داشته باشد، یک مرض چیز و عبدالله افتح بخاطر این که دستش شل بوده و این ها مثلاً این نمی توانسته امام بشود، بعد رفتیم و سؤال کردیم و گفتیم یک سؤالی بکنیم از او ببینیم چیزی دارد، و سؤال کردیم راجع به زکات یک حرف پرت و پلاپی جواب داد و دیگر ما، حالا فکر می کنید هشام بن سالم و مؤمن الطاق می گویند، دارد که «فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ ضُلَّالًا» می گوید ما از پیش عبدالله بن جعفر، عبدالله افتح آمدیم «ضُلَّالًا لَا نَدْرِي إِلَى أَيْنَ» کجا برویم دیگر مثلاً؟ چه کار باید بکنیم؟ «نَتَوَجَّهْ، أَنَا وَ أَبُو جَعْفَرِ الْأَحْوَلِ» ما کجا باید برویم؟ ما و جعفر بن احوال همین مؤمن الطاق است؛ «فَقَعَدْنَا فِي بَعْضِ أَرْقِيَةِ الْمَدِينَةِ بَاكِينَ خِيَارِي» این حالت اضطرار یعنی این.

این را مثلاً پیرمردی بودند، شما فکر کنید دو مرجع تقلید بنشینند کنار کوچه و زار زار شروع کنند به گریه کردن! ما کو امامان پس! کجا باید برویم الآن؟ «لَا نَدْرِي إِلَى أَيْنَ» کجا برویم «نَتَوَجَّهْ وَ إِلَى مِنْ نَقْصِدُ» پیش کی، کی را باید قصد کنیم؟ چه کار باید بکنیم؟ داشتیم می گفتیم برویم پیش مرجعه، برویم پیش قدریه، برویم پیش زیدیه، پیش معتزله، پیش خوارج، چه کار باید بکنیم الآن؟ بی امام چه کار می شود کرد اصلاً؟ این جا بود که «فَتَحَنُّنٌ كَذَلِكَ إِذْ رَأَيْتُ رَجُلًا شَيْخًا لَا أَعْرِفُهُ يَوْمَءِ إِلَى بَيْتِهِ» که یک نفر آمد ما را دست گذاشت بیاید برویم، خلاصه ما را راهنمایی کردند به حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام)؛ خلاصه این «بَاكِينَ خِيَارِي» خلاصه اضطرار، آقا چه کار بکنیم، کسی که امام ندارد چه خاکی بر سرش بگیرد و همه ی این ها، آن نکته ای است که باید همراه در حقیقت شیعه باشد تا به واسطه ی اصل الغیبه رشد کند و «بِسَوَادٍ عَلِيٍّ بَيَاضٍ» و همه ی این ها در حقیقت حالا به هر جهت رشد کند.

حالا چون بحث ها را گفتیم دیگر مدام مجدد تکرار نمی کنیم، یک بحث دیگری هم که خیلی به آن در حقیقت با عنایت، دوتا بحث بود که با این بحث ها تمام شد بحث مان، یکی این بود که در ایام فرج، در حقیقت در ایام غیبت چه کار بکنیم؟ چند امر را ائمه خودشان در حقیقت گفتند یکی طبق همین مبنایی که همین الآن عرض کردیم گفتند این «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ» را بخوانید؛ ببینید این «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ» آن موقع هم عرض کردیم این به معنای این نیست که یک دعایی را بخوانید، این مثل «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» نه این که «أَعُوذُ بِاللَّهِ» بگویند، گرچه آن هم کار خوبی است استعاده، ولی پناهنده شدن یک بحث دیگری غیر در حقیقت «أَعُوذُ بِاللَّهِ» گفتن است؛ در این جا هم وقتی بحث را می گویند بخوانید منظور متلبس به دعا باشید، «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ، لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ؛ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ، لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ؛ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، صَلَلْتُ عَنْ دِينِي» یعنی شما باید بتوانید توحید را، تلبس به دعا یعنی همین، توحید را تا مرز حجت بکشید، یعنی شما این را برای خودتان باید هضم کرده باشید که توحید را تا مرز حجت برای خودتان باید حل کرده باشید، بفرمایید این حجتی که امروز که مبتلا هستیم به حجت غیر معصوم که «فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ» این حجت را تا توحید بتوانید بکشید یعنی دقیقاً همین بحث ولایت فقیه را تا توحید بتوانید بکشید، خلاصه این را باید حل بکنی برای خودت و متلبس به این دعا شده باشی، یعنی به این دعا متلبس شده باشی، که خلاصه بفهمیم توحیدی عمل کردن، عمل خوب اساساً معنایش یعنی عملی که، عمل صالح عملی است که بر اساس حجت باشد، عملی است که بر اساس حجت باشد این اسمش عمل صالح است؛ و باید این را با خودت داشته باشی حتماً.

این یک نکته بود، یک نکته ای هم که گفتیم راجع به عمل بود که «فَتَوَقَّعُوا الْفَرْجَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِكُمْ» یعنی شما فرج را از عمل بخواهید، یعنی شما باید عمل انجام بدهید، این یکی بود که این را مفصل توضیح دادیم، یکی هم بحث حب بود؛ بحث «يُؤَادُونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ» مودت و حب بود که گفتند چه کار بکنیم؟ گفتند روی حب های قبلی سرمایه گذاری بکنید آن حب هایی که تا حالا داشتید، با آن ها داشتید می آمدید جلو، روی همان حب ها بمانید، این هم مفصل بحث حب و مواده و

مودّت و اظهار محبت و عشق و اظهار، چیزهایی که خیلی این بحث عشق و محبت و مودّت که حالا در گروه نمی‌دانم صَبَّار و مصابره و فلان و این‌ها، این‌ها را چند بار مدام دارم چیزش را می‌زنم خلاصه که امام می‌فرمایند شما می‌خواهید نماز هم بهتان اثر بکند، می‌خواهید غذایان درست هضم بشود باید حب داشته باشید نسبت به غذا خوردن، یعنی با اشتیاق غذا بخورید، لذا حب یک چیزی است که واقعاً احیاگر است، این آیه ی ۲۶۰ سوره ی مبارکه ی بقره را در این هیئت گفتم نمی‌دانم گوش کردید یا گوش نکردید؟ ۲۶۰ سوره ی بقره همان داستان معروف است منتها همه ی مترجمین تقریباً غلط ترجمه کردند آیه را.

آیه ی ۲۶۰ سوره ی مبارکه ی بقره را اگر بیاورید آن جا دارد که «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى» نه «تُحْيِي الاموات» «تُحْيِي الْمَوْتَى» تو داری چه کار می‌کنی؟ «قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنْ» ایمان نداشتی «قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي» حالا می‌خواهد احیا بکند؛ چه جوری باید احیا بکند؟ می‌خواهد پدیده ی احیای را داشته باشد «قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ» چهارتا کبوتر را بگیر، این را گفتند بنشین ریز ریزش کن «فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ» همچنین معنی ای ندارد و در عربی همچین معنی ای نمی‌دهد «صُرْهُنَّ إِلَيْكَ»؛ عصفور صوّار به کفتر جلد می‌گویند، یک دستور کفتر بازی خدا به ابراهیم (علیه السلام) داده، که تو چهارتا کفتر را بگیر، کفتر بازی کن و جلدشان کن این‌ها را اول، حالا نمی‌دانم شما کفتر باز که نیستید احتمالاً با کفتر بازها هم ارتباط زیادی نداشته‌اید، نه کفتر نگه داشتن با کفتر بازی فرق دارد! گاهی اوقات بعضی‌ها کفتر را نگه می‌دارند، من خودم کفتر بازی نکردم ولی آن موقع که فرغون فروش بودم با جماعت کفتر بازها خیلی محشور بودم، یک دور عرفان عملی است کفتر بازی، مثلاً همان بحث دانه بازی شان که می‌کنند، دانه بازی می‌دانید چه مدلی است؟ دانه بازی، دانه می‌ریزند این‌ور، مبنای همه اش هم بر مبنای است که این خانه را بشناسد، مبنایش مودّتی است که بر اساس آن در و دیوار خانه را بشناسد، می‌ریزند آن‌ور، پرنده که می‌رود آن طرف می‌ریزند این طرف، دانه بازی می‌کنند، این بلند می‌شود ولی بلند نمی‌شود برود باز دوباره یک جای دیگر این خونه می‌نشیند، خلاصه این را در این خانه و روی در و دیوار این خانه نگه می‌دارند، یا مثلاً چه جوری پر می‌دهند؟ چه جوری مثلاً تیغ زنی می‌کنند؟ چه جوری چسب زنی می‌کنند؟ هر کدامش یک مبنای دارد، مبنای عرفانی دارد، این کفتر را بگیر جلدش کن، بعدش دیگر بگیر بکشش و این‌ها را اصلاً نمی‌گویند، برای کفتر باز افت لاتی دارد به او بگویی این کفتر جلدت را بکش، این دیگر تضمین شده است در آن بحث؛ کفتر را بگیر جلدش کن، آن موقع معنایش این است که بکش و سرکوه‌ها بگذار، حالا چون جلد تو هستند «ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا» که بخوانی، این‌ها بدو بدو می‌آیند پیش تو، یعنی کفتر جلد تو هستند، و این خاصیت مودّت است، خاصیت عشق است کلاً.

حالا ان شاء الله چه بشود در صحرای محشر آبی عبدالله (علیه السلام) خلاصه بایستد بگوید بچه هیئتی‌ها، این تکه پاره هایمان جمع بشود برای حضرت ان شاء الله که کفتری که جلد شده آن دیگر جلد شده دیگر، و این که اتفاقاً در روایات حُول غیبت این آیه ی پایانی سوره ی مبارکه ی مجادله به این آیه اشاره کرده اند؛ سوره ی مبارکه مجادله صفحه ی ۵۴۵ البته من ترجمه‌ها را دیدم این ترجمه ی پیکتال در انگلیسی این را درست ترجمه کرده، علامه در تفسیرشان این را یک جوری آوردند گفتند آن «إِلَيْكَ» چون بحث طلبگی است، مائلاً در آن تضمین شده، یعنی «فَصُرْهُنَّ» یعنی بکش شان در حالی که جلد هستند، در حالی که «مائلاً إِلَيْكَ» شدند، باز علامه هم این را آوردند این جوری، گفتند آن «إِلَيْكَ» مثلاً حرف اضافه ی، حرف جر آن مائلاً است که خودتان تضمین را دیگر می‌دانید، تضمین شده.

در این آیه ی پایانی چیز که معنی موادّه کردن و موادّه کردن، اصلاً این «مَوَدَّةٌ فِي الْقُرْبَى» خیلی حرف مهمی است، یعنی اظهار محبت کردن، محبت را مدام اظهار کردن، این روضه‌ها و این چیزها و این‌ها خیلی مهم است چون که در آن یک اظهار مودّتی است، به این نکته اش باید توجه کرد.

خلاصه بعضی‌ها که حرف‌های این جوری می‌زنند که بیا راجع به فلسفه ی قیام عاشورا بنشینیم بحث کنیم، راجع به فلان... می‌گویم برو آقا مثلاً! خوب است ولی فلسفه، شبیه مثنوی طرف آمد زد پس گردن آن یکی، آن تا آمد چیز بکند، گفت نه بیا بحث کنیم اول مثلاً این که این صدای تق از کف دستم بوده یا از پس کله ی تو! آقا ول کن بابا تو زدی پس کله

ی من، بعد بشین بحث کنیم راجع به چه؟ حالا بد نیست راجع به فلسفه ی قیام أباعبداللہ (علیہ السلام) صحبت کنیم، ولی نباید این نکته فراموش بشود «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ» «يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ» شما نمی بینید با کسی که دارد حدودش را از حدود خدا جدا می کند موادّه کنند.

اینها موادّه شان و اظهار مودّت شان، اظهار محبت شان دارد خرج یک چیز دیگری می شود «أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» اینها در حقیقت ایمان در دل اینها ثبت و ضبط شده و اینها «وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» اصلاً حزب تعریفش با موادّه است، اینی که گفتند روی محبت های گذشته تان بایستید، خود آن محبت چیزی است که می کشد به حق یعنی کسی که روی جریانی که حق است شروع بکند محبت به خرج دادن، برای همین بود که در روایات، حالا من مدام دارم یادآوری هم می کنم آن قبل را، شرایط را گاهی اوقات اینقدر پیچیده تصور می کنند که طرف گفته آقا اگر این جور است که داغون هستیم همه مان مثلاً، گفتند نه اولاً اصل جنس آن موقع است که همه به هم ریختند «۲۱:۲ بَعْضُهُمْ بَعْضًا» همه دارند روی صورت هم تف می کنند، معلوم است باید این سنت در حقیقت تمحیص و تمحیض و اینها باید اتفاق بیفتد، بعدش هم می گویند که شما اگر روی این محبت ها و مودّت ها قدیمی تان بایستید این «أَبَيْنَ مِنَ الشَّمْسِ» است اصلاً حیرت دیگر در آن ندارد، این حیرتش برای «مُبْطِلُونَ» است، حیرتش «حِیرةٌ لِلْجَاهِلُونَ» است نه حیرت برای همه؛ یادتان است که روایاتی که بر مبنای این بود که اگر غیبت باعث این می شد که یک نفر منحرف بشود خدا غیبت را نمی آورد، اینی که عده ای منحرف می شوند به واسطه ی وجود اصلاً خود فرقان است، وجود حق است، یعنی حق باعث همچنین اتفاق می شود.

وجود حق است که باعث می شود یک عده ای منحرف بشوند، پرچم های دیگری بلند می شود، پرچم های حق و باطل از همدیگر جدا می شوند، این همان است که باز دوباره باید به آیاتش رجوع بکنیم جریان حق و باطل در آن سوره ی رعد «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَّتُهُ يَقْدَرُهَا فَأَخْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا» و فلان و این ه «كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ» حق و باطل این جور در حقیقت مثال می زند؛ این آب از آسمان می آید، می آید در این جا به هر جهت تبدیل به جریان حق و باطل می شود.

خلاصه اصل الغیبة باعث انحراف نمی شود ولی چون که این حق است حق باعث محو و محو است می شود، تمحیص می شود و مفصل اینها را بحث کردیم، اینها بحث هایی است که حتماً باید، این جا است که باید به یک نکته ای ما اشاره بکنیم تا حالا این بخشش تکرار مکررات قبلی بود ولی یک دور دیگر برایتان مطلب را می گویم.

خود همین بحث محو و محو و این اتفاقی که باید بیفتد ما یک معادلی در قرآن داریم به آن پرداخته، این معادل را یک خورده با همدیگر باید بررسی بکنیم، شرایط اکنون را یک مقداری باهاش متوجه بشویم.

تقریباً تنها بحث تشکیلاتی که در قرآن شده نسبت به یک نبی راجع به عیسی (علیہ السلام) و حواریون شده؛ من یک موقع آیه ی ۵۲ چیز را خواندم خدمت تان، سه تا آیه وجود دارد که این سه تا آیه خیلی سه تا آیه ی مهمی است در این بحث که حالا توجه بکنید بعد تطبیقش را با همدیگر می بینیم.

سوره ی صف را بیاورید آن آیه ی معروف را، سوره ی صف آیه ی پایانی اش صفحه ۵۵۲، ببینید در این جا نشان می دهد که وجود، یعنی آن چیزی که تکمیل می کند به عبارتی کار یک نبی را وجود حواری و حلقه ی بعدی است نه خود آن به تنهایی؛ چه دارم می گویم؟ آن چیزی که انگار شما می توانید بگویید نبی است نبی و دستگاه نبوت است، از آن می خواهید یاد کنید به نام حلقه ی میانی می شود یاد کرد از آن، امام میانی می شود یاد کرد، اصلاً آن مکمل داستان وجود یک نبی است، و یک نبی

باید برای خودش برود چوپانی اش را بکند در این صورت، وجود یک طبقه ای به نام حواری که این‌ها مشغول کار تشکیلاتی هستند با خود نبی و خروج از بن بست‌ها به دست این‌ها است.

و ما وقتی که حتی می‌گوییم مردم باید حواس مان باشد، امام امت ما نداریم، امام حلقه‌ی میانی امت داریم، اصلاً این انگار در تشکیلات امام محسوب می‌شود و تشکیلات هم است برای خودش؛ خلاصه یک خورده دل بدهید این بحث را بگذارید با ابعادش می‌خواهم یکی دو جلسه‌ی سرش بایستم، خودش برای بحث این که نسبت به این جریان در زمان حضرت باید چه کرد؟ خودش بحث بسیار مهم قرآنی است، این حلقه هم جزء حلقه‌هایی نیست که حالا مثلاً اسمش یک حلقه‌ی میانی گذاشتیم امام، یعنی اسمش را گذاشتیم که این‌ها حواری هستند نه! این‌ها در قرآن که نگاه بکنید، مواجهه با وحی الهی دارند، یعنی اینقدر شأن‌شان شبیه شأن امام است که در سوره‌ی مائده می‌گوید، همین داستان که در سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران و سوره‌ی صف دارد که حضرت عیسی (علیه السلام) گفت به این‌ها که فلان، ببینید دارد که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ» اینی که «كُونُوا أَنصَارَ اللَّهِ» با همین، درست است «أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» را دارد صدا می‌زند همه را، ولی می‌داند خدا در واقعیت مطلب یک سری حواری هستند که باید این نقش را به خودش تقبل بکنند، باید این نقش را قبول بکنند که ما حواری هستیم، ما کاری نداریم، این‌ها اتفاقاً یک کسانی بودند که در تشکیلات عیسی (علیه السلام) بودند و خلاصه چیز بودند، حتی شغل‌هایشان را عیسی (علیه السلام) گفته بود که متناسب با این وضعیت تعیین کنید، همین جوری بروم برای خودم کار داشته باشم، کار خودم را می‌کنم، حالا من حواری هم هستم می‌آیم یک انگشت می‌زنم در مثلاً کارتابل چه و چه حواریون مثلاً، این جا هم یک اعلام حضوری، نه اساساً این دیگر شغلش حواری بودن است و کارش همین است و کارش متناسب با این تشکیلات بنا شده، یعنی خودش را در معرض این داستان دارد می‌بیند.

این «كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنصَارِي إِلَى اللَّهِ» که آن مخاطب را دارد صدا می‌زند در سوره‌ی مبارکه‌ی مائده این جوری از آن یاد شده «وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي» ببینید از آن طرف هم یک ککی افتاده به یک سری آدم، که این‌ها مورد وحی خدا دارند قرار می‌گیرند، وحی نبوتی که نبوده، این وحی همان چیزی بوده که خلاصه انگار یک چیزی افتاده به این‌ها، یک الهاماتی این جا دارد اتفاق می‌افتد که من این جا یک پرانتز باز بکنم راجع به این بحث الهامات، نمی‌خواهم خیلی توضیح بدهم، خیلی بحث مهمی است ولی نمی‌خواهم الآن توضیح بدهم؛ ولی این را بدانید مسئله‌ی الهامات چیزی است که هر کس هر چه مقدار شخص لطیف می‌شود محل اراده‌ی خدا می‌شود، و آن چیزی که به او دارد الهام می‌شود همان چیزی است که باید انجام بدهد، این همان چیزی است که «بِتَدْبِيرِكَ لِي عَنْ تَدْبِيرِي وَبِاخْتِيَارِكَ عَنِ اخْتِيَارِي» حتی در این حدی که وقتی حضرت، این قدر تصویب می‌شود، می‌شود حضرت مهدی (عج)، گفتند در روایات ما حضرت مهدی (عج) چه جوری می‌فهمد باید ظهور کند؟ می‌گویند «نُكِّتَ فِي قَلْبِهِ» می‌فهمد الآن باید ظهور کنم، دیگر الآن وقتش است «نُكِّتَ فِي قَلْبِهِ» یعنی ممکن است مثلاً به همین سادگی «نُكِّتَ فِي قَلْبِهِ» مثلاً این که من باید ظهور کنم؟ آره خب، بله امام است دیگر؛ امام «نُكِّتَ فِي قَلْبِهِ» بعد هر کسی به امام نزدیک تر «نُكِّتَ فِي قَلْبِهِ» هایش مهم است، اصلاً استخاره به قلب مبنایش همین است، استخاره به قلب کمکی هم مبنایش همین است، مثلاً شما برو به آقای جاودان بگو من این جوری، این جوری این کار را بکنم «نُكِّتَ فِي قَلْبِهِ» یک چیزی، می‌گوید مدام نگو، نج ندارد دیگر، من باید باید استدلال‌هایت بفهمم!

«نُكِّتَ فِي قَلْبِهِ» مهم است، یک جا می‌گوید خوبه! به راحتی نگذرد از این‌ها، که بگویند مثلاً نه دیگر، نه من نمی‌گویم دلیل تان را توضیح ندهید، توضیح بدهید، حرف را بگویند ولی «نُكِّتَ فِي قَلْبِهِ» را شوخی نگیرید با آن، آن محل و وعاء آن مشیت است در حقیقت، برای همین است که گفتند که خلاصه اگر مؤمن چه کار بکند «نُكِّتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةُ بِيضَاء» که می‌رود آسمان و نمی‌دانم چه می‌شود و فلان این‌ها، خلاصه این را در پرانتز داشته باشید همیشه، خلاصه انسان هر چه قدر خودش را تصویب بکند آن «نُكِّتَ فِي قَلْبِهِ» هایش خیلی تصویب می‌شود با او و بعدش اصلاً دیگر اختیار را از یک معلم فلسفه قبول می‌کند، این حرف مفتی بیش نیست، این را خلاصه قبول بفرمایید که اختیار مال یک مقدماتی است و مثلاً شروعی است و

این‌ها، وگرنه وقتی که از آن ورش هم نیست از این ورش هم نیست، از این ورش هم شیطان در حقیقت وقتی که «عَلَى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ، تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ» تنزل می‌کند حرف‌هایی می‌زند، الهاماتی می‌کند «يُوجِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ» وحی می‌کند، چه کار می‌کند، بیچاره فکر می‌کنیم که، خودم فکر می‌کنم، خودم حرف می‌زنم، خودم... اصلاً خودمی نیست! کار دست شیطان است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرمایند در چیز این مهم است که «فَبَاصٍ وَفَرَّخٍ فِي صُدُورِهِمْ، وَدَبَّ وَدَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ، فَتَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَنَطَقَ بِاللِّسَانِ» یک جوجه کشتی‌ای راه می‌اندازد در سینه‌ی طرف و شروع می‌کند چه کار می‌کند، و بعد تریبون می‌افتد دست شیطان دیگر که شیطان حرف می‌زند با دهن این؛ یعنی این حرف نمی‌زند این فکر می‌کند من دارم حرف می‌زنم، من دارم توثیق می‌زنم، در حالی که این توثیق نمی‌زند که، شیطان دارد توثیق می‌زند با دست این، این‌ها مطالب بسیار بسیار بسیار سر جای خودش با اهمیتی است.

این که دارد «وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ» در آن جا یعنی خدا می‌گوید من وحی کردم به حواریین «أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي» حواریون که مؤمن هستند، این دیگر بحث مؤمن بودن نیست، از بحث صالح بودن ترقی به بحث مصلح بودن است اینی که وحی می‌کنم که «أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي» یعنی تا حالا صالح بودید حالا مصلح، تا حالا قیام به دین حالا اقامه‌ی دین، یعنی یک پله بیا بالاتر خب، با چه؟ با وحی، از آن ور قابلیتش دارد در او ایجاد می‌شود خلاصه ذغال خوب هم بی تأثیر نیست، بالأخره آن ذغال خوب را لازم دارد که حرف حضرت عیسی (علیه السلام) هم از این طرف می‌گیرد دیگر وگرنه اگر آن طرف آمادگی این نداشته باشد که از وضعیت قیام به وضعیت اقامه تبدیل وضعیت بکند خودش را، از صالح به مصلح تبدیل وضعیت بکند خودش را، خب این که فایده‌ای ندارد حضرت عیسی (علیه السلام) یک چیز بگوید، حضرت عیسی (علیه السلام) می‌گوید برای خودش می‌گوید! باید یک سری حواریونی باشند خودشان را در این معرض دانسته باشند که آن ذغال خوب باشد، تنور داغ باشد که نان حضرت عیسی (علیه السلام) بچسبد در این جا؛ دقت بکنید می‌گویم چقدر این‌ها مهم است «قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» گفتند ما أنصارالله هستیم، این جا ببینید سنت با وجود حواریون تکمیل می‌شود؛ یعنی وجود نبی خودش سنت را تکمیل نمی‌کند، وجود تشکیلات نبی سنت را تکمیل می‌کند «فَأَمَمْتُ طَائِفَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرْتُ» تازه سنت محوضت در این فرض اتفاق می‌افتد «آمَمْتُ» وگرنه با خود حضرت عیسی (علیه السلام) اتفاقی نمی‌افتد، عیسی (علیه السلام) آن جایی که می‌بیند دارد دیگر سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران را نگاه کنید «فَلَمَّا أَحَسَّ عَيْسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ»، «فَلَمَّا أَحَسَّ عَيْسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ» می‌بینید این تعبیر منحصر به فرد است و تنها همین تعبیری است که همین جا داریم؛ حس کفر، یعنی کفر به محل حسی آمد، معلوم است به سبک زندگی رسیده که می‌شود دید دیگر کفر را «أَحَسَّ عَيْسَى مِنْهُمْ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» «قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ» حالا دیگر توضیحاتش را بعداً می‌گوییم در بحث شاهد و همه این چیزها؛ بهترین تحلیل‌ها مال این‌ها است، اصلاً این‌ها جزء شهود هستند و شهود اعمال این‌ها هستند که ۳۵:۱۷ به این‌ها ربط دارد که حالا به مرور عرض خواهیم کرد.

«فَأَمَمْتُ طَائِفَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَفَرْتُ طَائِفَةً» آن موقع است که تازه وقتی که این سنت تکمیل می‌شود با وجود حواریون «فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ» امداد الهی آن موقع می‌آید، امداد الهی بی حواریون نمی‌آید، امداد الهی باید حواریونی باشند این‌ها تشکیلات نبی را تکمیل بکنند و همه‌ی این‌ها، مورد وحی الهی هم قرار بگیرند آن موقع این محوضت و محوصت اتفاق بیفتد، آن موقع خدا امداد الهی اش را بیاورد این‌جا که «فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَى عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ» که این‌ها آن موقع مورد تأیید الهی قرار گرفتند و پیروز شدند.

خب وقت تمام شد حالا ان شاء الله این بحث را یک مقداری باید ادامه بدهیم سر و ته آن را به همدیگر وصل بکنیم معلوم بشود این جریان حواریون برای تکمیل سنت خود، به عبارتی می‌شود گفت که ما الآن حواریون نداریم، حواریونی به تعداد، این که می‌گویند ۳۱۳ نفر نیامده و فلان و این‌ها یک تعبیرهای در حقیقت باید درست و دقیق کرد از این‌ها، اصلاً خود همین سنت بازشدگی است که اگر یادتان باشد اینی که یکی از بحث‌های مهم این بود داشتیم که «يَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا»

كَمَا مِلْتُمْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا» این هم زمانی این‌ها چه جورى اتفاق می افتد؟ بخاطر وجود همین سنت است که قسط و عدل در اوج، ظلم و جور در اوج اتفاق می افتد، این بخاطر این که حق در اوج همه اش دارد اتفاق می افتد، این مثل این می ماند که گفتیم یادتان است که این‌ها من تبع بحث های قیامت است اصلاً از آن جا بحث را شروع کردیم دیگر ۳۲:۳۷ ولی از آن بحث شروع کردیم و خلاصه آن نقطه را آن جا گذاشتیم و برگشتیم عقب.

شما خاصیت هایی که برای قیامت می گویند و آیات قیامت به شدت ارتباط دارد به بحث ظهور و به بحث غیبت و بحث قبیل ظهور، به شدت این بحث ها به هم ارتباط دارد، حرف های علامه را دیدید، وقتی ظهور حق می خواهد اتفاق بیفتد، حق می خواهد اتفاق بیفتد دیگر صف ها باز می شود، حق و باطل جدا می شوند کاملاً، برای همین بود که گفتیم منافق ما نداریم، برای همین بود که عرض شد ما در دوره ی چیز منافق دیگر نداریم، همه ی ذخایر آدم را می ریزد بیرون، یا کافر کافر داریم یا مؤمن مؤمن داریم، دیگر منافق وجود ندارد و کسی بخواهد خودش را زیر یک جایی هم، منافق قایم بکند خود زمین می شود قاع صف صاف، نه این که پستی و بلندی زمین از بین می رود، زمین این زمین است، احکام قیامت روی آن بار می شود؛ می شود صاف یعنی همه دیگر خودشان را نشان می دهند، همه کارشان یک سره می شود دیگر در موقع ظهور، و آن موقع این را بدانید که قبیل ظهور هم اتفاق می افتد، رفته رفته آدم ها یک سره می شوند، می روند این طرف، می روند آن طرف، دارد این فضا باز می شود لذا باید دقت بکنید، ببینید ما این که جذب حداکثری، این‌ها حرف های بدی نیست، حرف های خوبی است، منتها حواس مان به سنن الهی هم باشد، مثل این که می گوئیم آقا دعا کنید یک نفر نمیرد این حرف خوبی است، منتها حواس مان باشد که آدم ها می میرند، مثلاً این جورى نیست یک کاری کنیم یک نفر نمیرد! یعنی نسبت به سنن الهی بی تفاوت دیگر نباشیم، نگوییم که مثلاً، این جریان مثل این که بیندازیم در سانتریفوژ بعد بگوییم جذب حداکثری می خواهیم، اصلاً این سانتریفوژ خاصیتش این است که این‌ها را غربال بکند و جدا بکند، این سنتش این مدلی است دیگر. ما قبیل ظهور داریم می رویم در سانتریفوژ، لذا گاهی اوقات تئوری های جذب حداکثری اگر درست تقریر نشود علیه پدیده ی ظهور عمل می کند یعنی خودش علیه خودش عمل می کند به عبارتی.

باید این‌ها را تقریرهای درست، فهم های درست، لأقل ابعاد یک مطلبی را درست احصا کرده باشیم حالا ولو نتوانیم جمعش کنیم، مثل نمی دانم هم آدم خیلی چیزها را بلد نیست جمع کند، مثلاً فرض بکنید که ثبت کتابی را قبول می کنیم اختیار را هم قبول می کنیم، حالا این چه جورى با همدیگر قابل جمع است؟ مثلاً فرض کنید، چه می دانیم چه جورى قابل جمع است، سخت است جمعش، ولی دوتایش را باید قبول بکنیم، که وقتی داریم مدام اختیار می گوئیم، اختیار اختیار یکهو بی یک کاری نکنیم آن موقع مثلاً فکر بکنیم دیگر معلوم نیست چه خبر است بعداً، مثلاً این جورى نشود، مثلاً امیرالمؤمنین (علیه السلام) وقتی که می رفتند در جبهه ها می جنگیدند و این‌ها، به دلیل آن سبک جنگ شان و این‌ها گفتند آقا شما نمی ترسید از، گفت «كَفَى بِالْأَجَلِ حَارِسًا» منطق را نگاه کنید یک اجلی دارم، أجل معلوم است، ۴۱:۳ خدای این بزرگ ترین حارس نیست؟ مثل این که به شما بگویند در نود سالگی می میرید مثلاً، دیگر شما هر مریضی ای بگیرید می گوئید من که نمی میرم، من نمی میرم الآن، یعنی قرار نیست بمیرم. می بینید بالأخره خروجی می دهد وقتی شما آن معرفت را احصا کرده باشید در وجود آدم یک کاری می کند.

حالا این‌ها را عرض می کنیم، نسبت های تشکیلاتی حواریون اصلاً تشکیلات هستند یا تشکیلات نیستند، یک سری اش قرآنی نیست از این بحث، آن مقداریش که قرآنی است معلوم است؟ و ظاهر قرآن این است که یک کسانی هستند انگار اسم شان یک چیزی است، اسم شان حواریون است، این که من می گویم تشکلات دارند چون روایت را دیدم، ولی از خود قرآن هم نگاه بکنید دارند می گویند که ما به حواریون گفتیم، مثل «شُرْطَةُ الْحَمِيسِ» امیرالمؤمنین (علیه السلام) هست، یک سری آدم بودند این‌ها، یک سری آدم مشخص خلاصه شناسنامه دار، معلوم بود یک چیزی است، در روایات ما که راجع به حواریون و نحوه ی ارتباط شان با حضرت عیسی (علیه السلام)، اصلاً اردوهای اسلام ناب داشتند این‌ها مثلاً؛ مثلاً سالی یکی دو مرتبه می آمدند پیش حضرت رِفِیش می شدند، باز دوباره می رفتند در آن مناطقی که باید بروند و اصلاً یک چیزی داشتند، اردو کشی

داشتند و مثلاً از این کارها داشتند، خیلی جدی تر از این، ولی همینی که معلوم است اسم داشتند این‌ها، انگاری که تشکیلات داشتند ولی شاید اینقدری از بیان قرآن ظاهر نباشد، این مقدارش که ظاهر است معلوم است دارند یک عده را از آن پشت می‌کشند جلو، می‌گویند آقا حواریون کجا هستند، حواریون را دارند می‌آورند در حلقه ی بعد خودشان تا بتوانند کار بکنند وگرنه نمی‌توانند کار بکنند «فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَى مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْخَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» بیا جلو، که حالا با آیات بعدی اش بعداً عرض می‌کنیم.